

مالکیت و آزادی

ناصر کاتوزیان*

استاد گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

رحیم پیلووار

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه تهران (پردیس فارابی)

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱۰/۲۳)

چکیده

مالکیت و آزادی، دو ارزش و فضیلت مهم برای انسان‌هاست. برخلاف نظر نخست، این دو ارزش پیوندی بسیار محکم و رابطه‌ای متقابل دارند. آن‌ها نه تنها می‌توانند مبنای یکدیگر قرار گیرند، بلکه در صورت خروج از تعادل، هر کدام می‌توانند بر دیگری تأثیر منفی بگذارند. رابطه مالکیت و آزادی، موضوع مطالعه این مقاله است. به‌عنوان نتیجه باید دانست آزادی و مالکیت دو حق بنیادین هستند که حقوق وظیفه دارد میان آنها تعادل ایجاد کند؛ در این صورت نه فقط تعارضی میان آنها نخواهد بود، بلکه مکمل و پشتوانه یکدیگر نیز می‌گردند و همدیگر را تعالی خواهند بخشید.

واژگان کلیدی

آزادی، تعادل، رابطه، رابطه متقابل، مالکیت، مینا.

مقدمه

در هر جامعه مبتنی بر عقلانیت و عدالت، مالکیت شخصی در حدی معقول و متعارف به رسمیت شناخته می‌شود. این مالکیت معقول که از صافی‌های متعدد گذشته، تبدیل به حقی عادلانه و قابل دفاع و حتی مقدس می‌گردد؛ به طوری که در اسلام حرمت آن همپای حرمت خون انسان‌ها و بالاتر از حرمت کعبه قرار می‌گیرد (ر.ک. میانجی، ۱۳۸۳، ص ۶۹ به بعد). فقهای شیعه و سنی هم از جمله اهداف پنج‌گانه شریعت، حمایت از مال را در کنار حمایت از نفس، عقل، دین و نسل بیان کرده‌اند (بلتاجی، ۲۰۰۷، ص ۴۵؛ عاملی، ۱۴۲۹، ص ۱۲).

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل بیست و دوم می‌گوید: «... مال ... اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند» و اصل چهل و هفتم نیز می‌گوید: «مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد محترم است. ضوابط آن را قانون معین می‌کند»^۱. در حقوق غرب هم گفته شده است: در حقوق روم و دست‌کم از زمان ژوستینیان، و در کامن‌لا دست‌کم پس از تسلط نورمن‌ها، مالکیت نهاد مرکزی حقوق خصوصی بوده است (Epstein, 2008, 6).

بنابراین حق مالکیت از مهم‌ترین حقوق افراد در جامعه است و تاریخ گواه آن است. اما حق مهم دیگری نیز به نام آزادی وجود دارد که از اولی مهم‌تر است. در فلسفه و حقوق غرب، آزادی ارزش بسیار والایی دارد؛ به‌خصوص پس از پشت سر گذاردن حکومت‌های استبدادی و تمامیت‌خواه از یک طرف، و استبداد کلیسا از طرف دیگر، آن را بسیار ارج می‌نهند. حتی کانت که در فلسفه غرب، قهرمان عرصه اندیشه آزادی و فردگرایی بوده و اندیشه‌های او نقش مهمی در فراگیر شدن آزادی در غرب اسیر استبداد داشته، در این زمینه افراط کرده است. مثلاً این جمله افسونگر و مشهور او مبنی بر اینکه اگر کسی برای دیگری تصمیم بگیرد، احتمال بی‌عدالتی در آن هست، ولی اگر شخصی آزادانه برای خود تصمیم بگیرد، احتمال بی‌عدالتی وجود ندارد، منجر به ستم‌های شدیدی به طبقات مستضعف جامعه، و نیز سال‌ها باعث دخالت نکردن دولت در روابط نظیر رابطه کارگر و کارفرما به قصد تعدیل و حمایت از کارگران شده است^۲، زیرا لیبرال‌های کلاسیک و همچنین افراطی امروز معتقدند وقتی خود کارگر آزادانه به هر مبلغی تن به کار می‌دهد، دیگر بی‌عدالتی رخ

۱. ناصر کاتوزیان نیز می‌گوید: احترام به مالکیت خصوصی از جمله اصول قابل احترام قانون مدنی است و روح قانون را تشکیل می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳).

۲. به گفته روسو، نباید به اسم قرارداد اجتماعی، کلاهبرداری شود! (نقل از والزر، ۱۳۸۹، ص ۱۴۷) و برلین می‌گوید: «اندیشه مداخله نکردن (همچون داروینیزیم اجتماعی) در راه تأیید مرام‌هایی استفاده شده است که به لحاظ اجتماعی و سیاسی آثار ویرانگری داشته و قدرتمندان، ستمگران و زورگویان توانا و بی‌رحم را در برابر انسان‌های ضعیف و اندک‌مایه و کم‌نصیب تقویت کرده است. آزادی برای گرگ‌ها بیشتر اوقات به معنی مرگ برای گوسفندان بوده است ...» (برلین، ۱۳۸۰، ص ۵۷).

نداده و آزادی سلب نشده است. غافل از اینکه کارگر بخت برگشته به دلیل فشار زندگی حاضر به انعقاد پیمان کار به هر مبلغی می‌شود و برای کارگر به جز روی کاغذ آزادی‌ای وجود ندارد.^۱ در فرهنگ ایرانی - اسلامی ما، برخلاف وجود و غلبه حکومت‌ها و اندیشه‌های استبدادی، آزادی نهادی مقدس است. بعد از حق حیات که مهم‌ترین حق و تکلیف الهی است، آزادی مهم‌ترین حق انسان است^۲ و تکلیف او هم هست که آزاد باشد و برای همین هم در اسلام کسی حق ندارد آزادی خود را واگذار کند و برده شود.^۳ در دین اسلام تنها مرجع تحدید آزادی‌های انسان، خداوند متعال است که با شناخت از گوهر وجودی انسان جز به ضرورت، آزادی او را سلب نمی‌کند.

اصل دوم قانون اساسی در بند ۶، از جمله پایه‌های حکومت را «کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا...» می‌داند و در اصل ۳ قانون اساسی هم از جمله وظایف حکومت، تأمین آزادی‌های انسانی است و در اصل ۹، حفظ آزادی را وظیفه دولت و ملت، هر دو می‌داند.

در این مقاله قصد داریم به نحو مختصر به رابطه مالکیت و آزادی بپردازیم؛ یعنی دو حق از مهم‌ترین حقوق افراد در جامعه. در بخش اول از مبنا و منشأ بودن آزادی و مالکیت برای یکدیگر و در بخش دوم از امکان تأثیر منفی آزادی نامعقول بر مالکیت و برعکس سخن خواهیم گفت.

بخش اول: مبنا و منشأ بودن آزادی و مالکیت برای یکدیگر

معمولاً نویسندگان میان نظریاتی که در آنها آزادی منشأ مالکیت است و دیدگاه‌هایی که مالکیت منشأ آزادی است، خلط می‌کنند یا فقط به یکی می‌پردازند. برای همین دلیل این دو نظریه را آشکارا از هم جدا کرده، به‌طور جداگانه در دو قسمت مطالعه خواهیم کرد. به‌عنوان مقدمه باید گفت، از یک طرف منابع و اموال موردعلاقه مردم در جامعه محدود است^۴ و به همین دلیل همه نمی‌توانند همه چیز داشته باشند و از طرف دیگر مالکیت و

۱. متأسفانه در تاریخ حقوق کار ایران هم می‌بینیم برخی همین نظر را داشته‌اند.

۲. حتی در اسلام در نظر برخی نام بیت عتیق (کعبه) از عتق به معنی آزادکردن آمده است و در این دیدگاه کعبه نماد آزادی است (نقل از جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۴).

۳. ماده ۹۶۰ قانون مدنی به‌صراحت می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حریت خود صرف‌نظر نماید».

۴. والدرون می‌گوید: کمیابی در نظر فلاسفه از هیوم تا رالز، پیش‌فرض هرگونه مباحثه مهم درباره مالکیت بوده است. (Waldron, 2002, 31).

تساوی تمام افراد نسبت به منابع و اموال جامعه، مطابق قاعده است (Honoré, 1987, 208) و (Harris, 1996, 308, 315) و نیازی به توجیه ندارد.

در فقه و در حقوق ما هم جز در مواردی که راجحی در بین باشد، اصل اولیه تساوی و اشتراک است^۱ (طالقانی، ۱۳۴۴، ص ۲۳۶؛ نراقی، عوایدالایام، ص ۱۱۳).

بنابراین، مالکیت دولتی و عمومی آنچنان نیاز به توجیه ندارد، زیرا در هر دو صورت سرانجام اموال به همه مردم تعلق دارد. حتی در مالکیت دولتی که مالکیت جامعه کم‌رنگ‌تر از مالکیت عمومی است، فرض این است که دولت اموالش را به نمایندگی از مردم جامعه و در راه خیر و سعادت آنها استفاده می‌کند؛ بدین سان آنچه نیاز به توجیه دارد، مالکیت خصوصی است، زیرا با تملک خصوصی اموال، مالی از حوزه اموال عمومی کم و تحت سلطه انحصاری یک شخص درمی‌آید و از این پس اوست که تصمیم می‌گیرد با مال خود چه کند. به بیان دیگر، پیش از تملک مال از سوی یک فرد، افراد دیگر جامعه هم امکان تملک آن را داشته‌اند، ولی پس از تملک، دیگران از این حق محروم می‌شوند؛ موضوعی که نیاز به توجیه عقلانی و حقوقی دارد.

همچنین باید توجه داشت، مالکیت امری اعتباری است و وجود آن تابع وضع جامعه است و یک جامعه معقول، هر امری را وضع نمی‌کند؛ مگر آنکه توجیهی داشته باشد. دست‌کم به این دلیل که نیرو و منابعی که صرف آن می‌شود، می‌تواند در جای دیگر و به‌گونه دیگری به‌کار رود. با پذیرش مالکیت فردی، قسمتی از منابع جامعه صرف حمایت از مالکان می‌گردد و هزینه‌ای بر کل افراد جامعه از این بابت تحمیل می‌شود که این مسئله هم توجیه مالکیت فردی را ایجاب می‌کند (Waldron, 1999, 10).

آزادی از جمله مبانی مهمی است که امکان توجیه مالکیت را فراهم می‌سازد و البته مالکیت هم می‌تواند پشتوانه آزادی باشد.

الف) آزادی به‌عنوان مبناي مالکیت

از جمله مبانی مهم ارائه‌شده برای مالکیت، نظریه آزادی است. در زیبایی و افسون و تقدس آزادی شکی نیست، برای همین اگر آزادی مبناي مالکیت شود، این قدرت اقناعی را به مالکیت هم می‌بخشد و به‌نظر می‌رسد، از جمله دلایلی که بعضاً گفته می‌شود مالکیت حقی مقدس است، به دلیل پیوند آن با آزادی است. برای مثال الکس ویل، فرانسوا تره و فیلیپ سیملر، حقوق‌دانان بزرگ فرانسوی، می‌گویند: اینکه اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه مصوب

۱. هریس می‌گوید: در فرض عدم راجح، مطابق ضرب‌المثلی قدیمی، انصاف تساوی است: Equality is equity (Harris, 1996, 315).

۱۷۸۹م مالکیت را حقی مقدس می‌داند، به دلیل پیوند مالکیت با انسان و آزادی اوست (Weill, 1985, 103).

۱. طرح نظریه

در این دیدگاه از جمع چند مقدمه، مالکیت توجیه می‌شود: الف) انسان‌ها آزادند و آزادی فعالیت دارند؛ ب) طبق یک قاعده عقلی و عادلانه، حاصل فعالیت هر فرد باید به خود او برسد؛ ج) پس حاصل فعالیت فرد متعلق به خود اوست. بنابراین، در دیدگاه پیروان این نظریه، آزادی (Freedom) شاخه‌هایی دارد که مالکیت یکی از این شاخه‌ها و امتیازات (Liberties) است (Dietze, 1971, 40-42).

این مبنا به خصوص در سنت آزادی‌خواهی فرانسویان از برجستگی خاصی برخوردار است. برای مثال، بُدان، حقوق‌دان بزرگ فرانسوی، می‌گوید: مالکیت شرط آزادی انسان است؛ زیرا پذیرش مبنای آزادی کار و تولید، لازمه [عقلی] اش تملک نتیجه و حاصل آن کار است. اگر آزادی انسان حقوق را برایش به ارمغان می‌آورد، لازمه‌اش این است که شخص انتظار داشته باشد نتیجه کارش به خود او بازگردد. پس آنچه من با فعالیت‌هایم و به دیگر سخن با اختیار و آزادم به دست می‌آورم، به خودم تعلق دارد؛ پس سلب محصول کارم به منزله سلب آزادی و اختیارم است و به همین معنا مالکیت همچون آزادی یک حق طبیعی است. معنی سخن فوئیته هم که می‌گوید: آزادی را از بلندای متافیزیک فرا بخوانید و بر روی زمین آورید، در این هنگام نامی جدید و شکلی جدید خواهد گرفت که مالکیت نام دارد، همین است (Beudant, 1934, 275).

برهمن اساس، بسیار طبیعی است که برده نتواند مالک شود و تمام حاصل فعالیت او متعلق به اربابش شود، زیرا او آزاد نیست؛ حتی اگر فعالیت هم بکند. بدین‌سان گرچه برده مالکیت تکوینی بر خود دارد و می‌تواند مثلاً کار کند یا نکند، ولی آزاد نیست؛ پس مالکیتی هم نخواهد داشت. اینجاست که بیش‌ازپیش ارزش و تقدس آزادی را می‌فهمیم. به همین ترتیب، اگر حکومتی مالکیت را برای اتباع خود به رسمیت نشناسد، درواقع آنها را برده خود کرده است، زیرا برای فعالیت آزادانه آنها ارزشی قایل نشده و محصول کار آنها را سلب کرده است.

۲. نقد نظریه

این نظریه می‌تواند مالکیت را توجیه کند، ولی نمی‌تواند مالکیت مطلق و نامحدود را موجه جلوه دهد:

نخست اینکه منابع جهان همان‌طور که گفتیم، مشترک‌اند و حتی اگر مشترک هم نباشند، دست‌کم همه افراد در همه زمان‌ها حقی مساوی در بهره‌برداری از آنها دارند. بدین‌سان گرچه ما آزادیم تا فعالیت کنیم و تملک کنیم، ولی این آزادی ما نافی حق اولیه بقیه نمی‌تواند باشد. دوم، همه پیروان آزادی حتی افراطی‌ترین آنها قبول دارند که دست‌کم محدودیت آزادی خود آزادی است. پس آزادی مالک نباید مانع آزادی دیگر افراد برای تملک شود؛ به‌خصوص در جهانی که از لحاظ اقتصادی محدودیت منابع وجود دارد. اینکه بعضاً گفته می‌شود آزادی و مالکیت مفاهیمی متناقض هستند در همین راستا قابل تفسیر است. اگر آزادی مطلق مراد باشد این جمله درست است، زیرا شما آزاد نیستید که آزادی دیگر افراد را برای تملک ازین ببرید. اما اگر منظور این باشد که از مبنای آزادی، مالکیت نتیجه نمی‌شود، امری مغالطه‌آمیز و نادرست است، زیرا این دو حق (آزادی و مالکیت) با هم در چهارچوب قانون قابل جمع هستند!

سوم، چنانکه خواهیم دید، قدرت مالک می‌تواند بر آزادی و حقوق دیگر افراد جامعه تأثیر منفی بگذارد و آن را محدود یا متزلزل یا در معرض نوسان قرار دهد. بر همین اساس ریپر تصریح می‌کند که در نظام دارای آزادی نامعقول، عدالت به‌علت امکان سوءاستفاده از حقوق فردی [از جمله آزادی]، قربانی می‌شود (Ripert, 1955, 417/177). پس هیچ ایرادی ندارد که دولت برای تحدید مالکیت وارد عرصه شود و حتی برای رفع نگرانی‌ها در خصوص عدالت توزیعی، به بازتوزیع ثروت دست بزند.

ب) مالکیت به عنوان منشأ آزادی

برعکس موضوع پیشین، در اینجا مالکیت عاملی است که از آزادی دفاع می‌کند و سپر آزادی است و به همین دلیل و به‌عنوان یک وسیله، ارزش پیدا کرده، مشروعیت می‌یابد.

۱. طرح نظریه

آزادی ارزشی رفیع و بسیار مهم است. بنابراین بدیهی است ابزاری هم که از آن دفاع می‌کند و آن را تقویت می‌کند، پراهمیت باشد. پیروان این نظریه این‌گونه استدلال می‌کنند: الف) آزادی ارزشی رفیع و مهم است؛ ب) مالکیت ابزاری برای دفاع از آزادی و توسعه آن است؛ ج) پس مالکیت موجه و مورد نیاز است.

۱. به‌گفته رایان، محدودیت آزادی دیگران نسبت به مالکیت شخص، خودش مرحله‌ای از ارتقای آزادی است (Ryan, 1987, 78-9).

در سنت فکری غرب و بالاخص کامن‌لا، این اندیشه که مالکیت محافظ و بسط‌دهنده آزادی و توابع آن نظیر استقلال و حریم خصوصی است، مسئله‌ای ریشه‌دار است (Lawson, 1958, 90) و حتی برخی معتقدند در حقوق روم هم درباره این موضوع زمینه فکری وجود داشته است (Epstein, 2008, 1).

هریس، حقوق‌دان بزرگ انگلیسی، هم معتقد است: از دیدگاه هگل، مبنای مالکیت توسعه و دفاع از آزادی است. او از دید خود استدلال‌های هگل را چنین ترتیب می‌دهد: الف) پیش شرط لازم برای مفهوم عامل انتخابگر (Choosing agent)، مفهوم آزادی است؛ ب) هرچه میزان انتخاب‌های عامل بیشتر باشد، او آزادتر است؛ ج) مالکیت امکان انتخاب‌هایی را پیش‌روی عامل قرار می‌دهد که بدون وجود نهاد مالکیت ممکن نیستند؛ د) افزون‌براین، عامل نمی‌تواند انتخاب‌های عقلانی بدون وجود حقوق مالکانه داشته باشد؛ ه) مطابق ظاهر، انتخاب‌هایی که حقوق مالکانه را ممکن می‌سازند ارزشمندند، گرچه بعدها به دلیل ملاحظاتی مستقل از عامل، کنار گذاشته شوند؛ و) نتیجه اینکه مالکیت امری مشروع و موجه است (Harris, 1996, 236).

حقوق‌دانان فرانسوی هم کم‌وبیش قبول دارند که مالکیت تضمین‌کننده و شرط آزادی است (Ripert, 1955, 263/102) و بیان می‌دارند که احترام به مالکیت خصوصی باعث توسعه آزادی فردی می‌شود و نیز سبب شکوفایی و تحقق فردیت می‌گردد و معتقدند مراد سیمون ویل از اینکه می‌گفت، مالکیت فردی نیاز حیاتی روح آدمی است، همین معنا بوده است (Weill, 1985, 105).

حتی می‌توان گفت، رفع بدیهی‌ترین نیازهای انسانی نظیر خوراک، پوشاک و ازدواج و به بیان دیگر رفع موانع آزادی و امکان مشارکت در روابط اجتماعی نظیر مشارکت سیاسی (آزادی مثبت)، نیازمند مالکیت است.^۱ خلاصه آنکه مالکیت امکان و قدرت آزاد بودن به شما می‌دهد و یکی از اهداف حکومت‌های مطلقه در مصادره و سلب مالکیت مخالفان در طول تاریخ نیز همین مسئله بوده است و همچنین یکی از دلایل ستم ظالمان به فقرا و سلب آزادی آنان هم نبود مالکیت فقرا بوده است؛ و گرنه توانگران کمتر در معرض ستم بوده‌اند.^۲

۱. فریدمن، از اقتصاددانان بزرگ، هم جزء معتقدان به این نظریه است و مالکیت را منشأ آزادی می‌داند و مثال می‌زند که

حکومت‌های دموکراتیک در جوامع کاپیتالیستی رشد کرده‌اند، نه سوسیالیستی (Cited by: Ryan, 1987, 35).

۲. به نظر می‌رسد اینکه خداوند متعال در قرآن اموال افراد را وسیله «قوم زندگی» انسان‌ها انگاشته است، در همین راستا قابل تفسیر باشد (نساء/۵).

۳. به گفته زناتی، مالکیت خصوصی برای شما دیواری فراهم می‌کند که در قلمرو آن می‌توانید از دخالت حکومت و دیگران آزاد باشید (Zénati-castaing, 2008, 313). ضرب‌المثل‌های ملل مختلف نظیر: چهار دیواری اختیاری ایرانیان یا خانه هراگلیسی قلعه اوست انگلیسی‌ها، در همین راستا قابل درک هستند.

در پایان باید تأکید کرد، مفاهیم مهمی نظیر استقلال، حریم شخصی، منع اجبار، قدرت انتخاب، امکان خوداظهاری در جامعه و مانند آنها که همگی در دل آزادی می‌گنجند و ریشه در آن دارند، از باب رابطه آزادی با مالکیت، به مالکیت پیوند می‌خورند (برای توضیح بیشتر نک: Davies, 2007, 107-112-Waldron, 2002, 298-318) و همین باعث اهمیت بیش‌ازپیش مالکیت می‌شود.

۲. نقد نظریه

این نظریه درست است، ولی نمی‌تواند کافی باشد. نخست اینکه مالکیت شرط لازم برای آزادی است نه شرط کافی؛ دوم اینکه در برخی موارد به‌جز پذیرش نهاد مالکیت خصوصی هم می‌توان تا حدود زیادی به نتیجه دلخواه این نظریه رسید و مالکیت فردی تنها راه حل نیست. در خصوص نقد اول باید گفت، درست است که مالکیت برای آزادی و فردیت ضروری است و به قول هگل تا شخص مالکیت ندارد وجودی در مقام فرد ندارد (هگل، ۱۳۷۸، ۷۵)، ولی تنها ضرورت نیست. آرنست در مضمونی زیبا می‌گوید: نباید اجازه دهیم که فرد جز انسان‌بودنش چیز دیگری نداشته باشد، زیرا در این صورت به او ستم شده است (نقل از جانسون، ۱۳۸۵، ص ۶۲) و بی‌شک یکی از سپرهای دفاعی انسانیت، داشتن مالکیت است ولی تجربه بشری نشان داده است میان داشتن مالکیت خصوصی و آزادی ملازمه‌ای وجود ندارد. بهترین مثال حکومت‌های خون‌بار هیتلر در آلمان و موسولینی در ایتالیا است. اگرچه این حکومت‌ها مالکیت خصوصی را از بین نبردند، ولی چه کسی شک دارد که آزادی را به مسلخ بردند. از این جالب‌تر اینکه بسیاری از دیکتاتورهای معاصر، گرچه مخالف سوسیالیسم بوده‌اند و طرف‌دار اقتصاد آزاد، ولی در حکومت‌هایشان خبری از آزادی نبود؛ نظیر دیکتاتوری پینوشه در شیلی.

همان‌طور که برخی گفته‌اند، برای آزادی از مالکیت خصوصی مهم‌تر، ثبات و استقرار نهادها و سنت‌های دموکراتیک در جامعه است (Ryan, 1987, 87)؛ نظیر آزادی‌های سیاسی و مطبوعاتی، قوه قضائیه مستقل و سالم، اعتقاد به حکومت قانون، توازن نیروهای سیاسی در جامعه، فرهنگ مشارکت سیاسی و انتقادپذیری. جالب اینکه خود مارکس که آلمانی و مخالف سرمایه‌داری بود، در انگلیس که دارای چنین حکومتی بود، توانست زندگی کند و به انتشار برخی آثار مهم خود از جمله کتاب معروف سرمایه دست بزند؛ یعنی جایی که آزادی ریشه‌دارتر از آلمان بود. در انگلیس هم حزب‌هایی با اعتقاداتی نظیر نازی‌ها در آلمان و فاشیست‌ها در ایتالیا بودند، ولی ره به جایی نبردند. کسانی مانند میل و توکویل نیز خیلی زود

در قرن نوزدهم فهمیده بودند که صرف وجود مالکیت خصوصی محافظ محکمی در برابر استبداد نیست (Ryan, 1987, 42).

درباره انتقاد دوم هم باید گفت، برخی نهادهای مشابه مالکیت خصوصی هم می‌توانند بسیاری از نیازهای انسان را رفع کنند و لازم نیست حتماً در قالب مالکیت خصوصی عمل شود. مثلاً نظام سوسیالیستی شوروی در رفع نیازهای مادی ابتدایی افراد جامعه از طریق نظام مالکیت اشتراکی و دولتی موفق بود، ولی در آنجا مالکیت خصوصی ارزش ناچیزی داشت. بدین‌سان در توجیه مالکیت، تنها نمی‌توان بر این مبنا تکیه زد و عوامل مهم دیگری نیز دخیل هستند.

بخش دوم: امکان تأثیر منفی مالکیت بر آزادی و برعکس

در این قسمت به امکان تعارض این دو حق مهم می‌پردازیم. برخلاف بحث‌های گذشته که حاکی از پشتوانه‌بودن این دو حق بر یکدیگر بود، در اینجا سخن از امکان تعارض آنهاست.

الف) مالکیت و امکان نفی آزادی

در قسمت پیشین دیدیم که یکی از مبانی مالکیت نظریه آزادی است، آن‌هم به دو اعتبار: یکی به این دلیل که مالکیت حاصل آزادی انسان در کار و فعالیت است، دوم اینکه مالکیت سپر و محافظ آزادی است. پس کمی عجیب به نظر می‌رسد که مخالفان مالکیت آن را مخالف آزادی یا دارای اثر سوء بر آن بدانند.

۱. طرح انتقاد

از مجموعه سخنان مارکس و انگلس و همچنین منتقدان آنان به‌خوبی برمی‌آید، که هدف مارکس از ارائه نظریاتش، تمهید آزادی واقعی برای انسان‌ها بوده و نیز وی خواهان دموکراسی حقیقی بوده است (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۵۹؛ Rayan, 1984, 168). دیدگاه‌های او باعث شد درک غربیان از آزادی عمیق‌تر گردد (سینگر، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵).

در نظر وی انسان‌ها نباید اسیر مالکیت، نیروهای مولد و ابزارهای تولید باشند. بر همین اساس، او مالکیت و نتایج ناشی از آن را پایبندی بر آزادی حقیقی انسان‌ها می‌دانست و در جامعه کمونیستی مدنظر او، انسان‌ها به دلیل نیاز نداشتن به دولت یا مالکیت، در آزادی، برابری و همبستگی با یکدیگر زندگی خواهند کرد (سینگر، ۱۳۸۷، ص ۵۷ بعد). از دیدگاه او در جوامع سرمایه‌داری، چه سرمایه‌دار و چه کارگر، هر دو تحت نفوذ و تسلط روابط تولیدی و هنجارها و قواعد مالکانه هستند؛ پس برای آزادی، باید بندها را پاره کرد و آزاد بود، زیرا که

ساخته انسان تبدیل به «ارباب» او شده است. از نگاه او تمام تولیدات نظام کاپیتالیستی مهری خورده‌اند مبنی بر اینکه تحت فشار بر کارگر و در واقع با کار اجباری تولید شده‌اند^۱ (Ryan, 1984, 163-4).

افزون بر ایراد یادشده، حقوق‌دانان و فلاسفه به‌خوبی دریافته‌اند که مالکیت قدرت و سلطه برای مالک ایجاد می‌کند و با توجه به طبیعت انسان که در آن خوی استخدام‌گری و ستم هم (البته در کنار فضائل نیکو نظیر رحم، شفقت و بخشندگی) وجود دارد، باعث می‌شود مالک آزادی دیگران را خدشه‌دار کند.

دانشمندان علم سیاست معمولاً قدرت سیاسی را دشمن آزادی می‌دانند و نسبت به تحدید آن حساسیت نشان می‌دهند، ولی درباره تأثیر منفی قدرت ثروت بر آزادی، کمتر قلم‌فرسایی کرده‌اند. با این حال، شناخت این راز سابقه‌ای طولانی دارد.

این نکته در ادیان الهی نیز به چشم می‌خورد. برای نمونه در قرآن دو طبقه اغنیا و فقرا در برابر هم قرار گرفته‌اند که از یک طرف، طبقه اول به دومی ستم می‌کند و از طرف دیگر، فقرا تحت تأثیر ثروت اغنیا گمراه می‌شوند. لازم نیست تأثیر منفی اغنیا بر فقرا حتماً با زور باشد، بلکه اغنیا می‌تواند با تأثیر منفی اخلاقیات و ... خود بر فقرا، آنان را گمراه کنند و آزادی حقیقی آنها را از جمله در پرستش آزادانه و آگاهانه خداوند مخدوش سازند. خداوند می‌فرماید: «این‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم» (زخرف/۲۳)^۲.

تا قبل از قرن بیستم، همان‌طور که خودبه‌خود به ذهن می‌رسد، مسئله برده‌داری مطرح بوده است یا به قول آلبر کامو، خرید و فروش گوشت سیاه! (کامو، ۱۳۸۶، ص ۷۲). تمایل به برده‌داری و عادلانه‌دانستن آن چنان قوی بوده است که حتی پیامبران الهی نتوانسته‌اند آن را یکسره براندازند؛ با این حال به اذعان همه، زمینه محو آن را فراهم ساختند. در حقوق غرب، اندیشمندان معتقدند مسیحیت نقش مؤثری در القای روابط بردگی در اروپای مسیحی داشته است (کلی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۱). اسلام هم طبق معمول با تأکید بر اخلاق به جنگ با این پدیده رفت؛ تاجایی که در روایات داریم بدترین مردم کسی است که برده‌داری (خرید و فروش برده) کند (وسائل الشیعه، ۱۲

۱. وی معتقد بود در کاپیتالیسم، انسان تا حد یک شیء تنزل یافته است، پس چگونه می‌توان از آزادی سخن گفت؟ (پولانزاس، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷).

۲. ساواتیه، حقوق‌دان بزرگ فرانسوی، هم در انتقاد از مالکیت افراطی می‌گوید، مالکیت تبدیل به وسیله‌ای برای ستم و زرخیزکردن مردم شده است (Savatier, 1948, 42).

ج، ص ۹۷). اسلام راه‌های به‌دست‌آوردن برده را به جنگ محدود نمود و نسبت به غیر از آن راه بردگی را بست و زمینه را برای نسخ آن فراهم نمود.

در جهان کنونی، صرف‌نظر از وجود بردگی در برخی نقاط محدود جهان که خبرهای آن هر از چندگاهی شنیده می‌شود، به‌نظر می‌رسد بردگی تغییر چهره داده و مصداق بارز آن هم اکنون تجارت یا همان قاچاق انسان‌ها بالاخص زنان برای فاحشگی است.^۱ متأسفانه باوجود تصویب کنوانسیون‌های متعدد بین‌المللی و قوانین داخلی در کشورهای مختلف جهان، باز هم یکی از تجارت‌های پرسود، تجارت زنان (برخی می‌گویند قدیمی‌ترین تجارت است!) به‌شمار می‌آید که مایهٔ سرافکنندگی انسان امروز است. نکتهٔ جالب، تبلیغات هدف‌دار رسانه‌ها برای ترویج آزادی صوری و غیرواقعی زنان و بردگی ماهوی آنهاست؛ موضوعی که امروز مدافعان حقوق زنان به‌خوبی آسیب‌پذیری زنان را نسبت به آن درک کرده و هشدار داده‌اند. آیا می‌دانید بهانهٔ مدافعان چیست؟ «آزادی» و تسلط انسان بر خودش؛ یعنی همان بهانه‌ای که در قرن نوزدهم کارگران را به بدبختی کشاند.

هربرت مارکوزه هم در عرصهٔ درک رابطهٔ مالکیت فردی بر آزادی، اندیشمند آگاهی است. او ناآرامی‌های دههٔ ۶۰ و اوایل ۷۰ قرن بیستم میلادی در اروپا را ناشی از تضاد فاحش میان ثروت هنگفت اجتماعی و استفادهٔ شرم‌آور و ویرانگر ناشی از آن می‌دانست. وی که تا حدی متأثر از فروید بوده، معتقد است تشکیلات قدرت حاکمه که بی‌شک متأثر از ثروتمندان بوده، قادر است نه‌تنها آگاهی بلکه ناخودآگاه انسان را دستکاری، اداره و نظارت کند. وی گرچه منتقد مارکسیسم بود، ولی برخی مفاهیم مندرج در آن را درست می‌دانست؛ مانند تمرکز قدرت‌های اقتصادی، پیوند خوردن قدرت اقتصادی به قدرت سیاسی، توسل به سیاست‌های نوامپریالیستی برای ایجاد بازارهای جدید، و امکان انباشت گسترده‌تر سرمایه. وی معتقد بود ثروت اجتماعی باورنکردنی حاصل از سرمایه‌داری، به‌طور روزافزون نه برای ساختن بلکه برای جلوگیری از ایجاد جامعه‌ای بهتر و انسانی‌تر به‌کار می‌افتد (مگی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹ به بعد).

۱. ایرادهای دیگر مدافعان حقوق زنان در برابر کالانگاری آنان، مسائل مربوط به سقط جنین و رحم اجاره‌ای است. چه بسیار زنانی که به‌علت نحوهٔ روابط اجتماعی مجبور به سقط جنین خواسته یا ناخواسته می‌شوند و از مهم‌ترین مقام زن، یعنی مادر شدن، البته تحت شرایط مطلوب، محروم می‌شوند و از آن بدتر توسعهٔ نامطلوب رحم اجاره‌ای است که متأسفانه حتی قانون‌گذار ایرانی هم در این زمینه با موافقت شورای نگهبان در قانون نحوهٔ اهدای جنین به زوجین نابارور (مصوب ۱۳۸۲)، زیاده‌روی کرده است.

۲. حال این نظر را مقایسه کنید با دیدگاه ادیان الهی که زنان را حاملان ناموس الهی می‌دانند و متفقاً روابط خارج از نکاح را نامشروع!

در دنیای کنونی غرب، نوآم چامسکی از جمله قهرمانان آگاهی‌دادن در این عرصه است. وی معتقد است قدرت ثروت شرکت‌های تجاری و مقدمات و لوازم آن، تأثیر سهمناکی بر آزادی انسان‌ها دارد، زیرا آزادی این نیست که من هرچه خواستم انجام دهم، بلکه در تحلیلی عمیق‌تر، آزادی در این است که من بتوانم آگاهانه و صرف‌نظر از تأثیر عواملی که قصد هدایت ذهن من به سمت خاصی را دارند، تصمیم‌گیری و قضاوت نمایم. به اعتقاد چامسکی، آنچه این روزها عمدتاً از رسانه‌ها پخش می‌شود، اخباری ترفنی است که در یک چیز خلاصه می‌شود: تشویق مردم به مصرف انبوه فیلم‌ها، مدها و لوازم آرایشی و تعطیلات لوکس و همه چیزهای فروختنی دیگر و نیز دامن‌زدن به تب چهره‌پرستی. در همین راستا چامسکی بر این باور است که در جوامع دموکراتیک کنونی، شرکت‌های تجاری از طریق تأثیر نامشروع خود بر حکومت، دست به کنترل فکر افراد آن جامعه و تولید رضایت و در نتیجه سلب آزادی انسان‌ها می‌زنند (وینستون، ۱۳۸۵، ص ۲۱۱).

به‌عنوان نتیجه باید گفت، ماحصل انتقاد این است که مالکیت بی‌حد و حصر و مهارنشده این قابلیت را دارد که بر آزادی ماهوی افراد جامعه تأثیر منفی گذارد. این سلب آزادی گاه از راه دستکاری فکر و عقاید و دیدگاه‌های او و گاهی هم به نحو مستقیم از راه دخالت ثروتمندان در روابط اجتماعی صورت می‌پذیرد.

۲. نقد و نظر

در ارزیابی این انتقاد باید گفت اصل انتقاد درست است، ولی نتیجه آن نفی مالکیت فردی نیست، بلکه نفی مالکیت مطلق و محدود نشده است. در گذشته دیدیم، نظریه آزادی این قدرت را دارد که مالکیت معقول را توجیه کند، زیرا از یک طرف اگر من موجودی آزادم، پس آزادی فعالیت و کسب و کار هم دارم و لازمه عقلی آن هم تعلق نتیجه فعالیتیم به خودم است. از طرف دیگر مالکیت این قدرت را دارد که سپری برای آزادی به عنوان یک ارزش غیرقابل خدشه باشد. پس نتیجه بدیهی آزادی، حق مالکیت است. ولی این سخن که مالکیت باعث سلطه بر آزادی دیگران می‌شود هم باتوجه به مطالب گذشته حقیقتی انکارناپذیر است. پس در اینجا سخن بر سر نفی آزادی یا مالکیت نیست، بلکه بر سر سازش دادن این دو موضوع است. همان‌طور که حق مالکیت من می‌تواند با حق مالکیت همسایه‌ام تعارض پیدا کند و حقوق سعی می‌کند این تعارض را حل کند (ماده ۱۳۲ ق.م)، حق مالکیت هم می‌تواند با آزادی تعارض پیدا کند و وظیفه حقوق این است که بین این دو، موازنه و تعادل برقرار کند. پس برخلاف مارکس که به جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک کرد و معتقد به نفی مالکیت شد، باید به حل

مسئله پرداخت و آن هم عبارتست از نفی مالکیت مطلق و مهارنشده و توزیع و پخش متناسب آن!^۱

نکته مهم این است که برخلاف نظر سوسیالیست‌های افراطی، آزادی بدون فردیت انسان که مالکیت نقش مهمی در آن دارد، معنی ندارد و قابل تحقق نیست. در اسلام هم که بر مشارکت و همبستگی و برادری بسیار تأکید شده، در نهایت انسان‌ها موجوداتی آزاد و مستقل‌اند و حتی خداوند تصریح دارد در قیامت به حساب افراد به‌طور مستقل پرداخته خواهد شد و حتی بین فرد و خانواده و دوستانش جدایی افکنده می‌شود (ممتحنه/۳؛ انعام/۵۲؛ دخان/۴۱).

ب) آزادی و امکان نفی مالکیت

آزادی بی‌حد و حصر نیز می‌تواند حق مالکیت افراد جامعه را نقض کند. هم‌اکنون در دو قسمت این مسئله را بررسی خواهیم کرد:

۱. طرح انتقاد

بعضی لیبرال‌های افراطی (Libertarians) از مفهوم آزادی سوءاستفاده کرده‌اند و با این استدلال که یکی از لوازم آزادی دخالت نکردن دولت و دیگران در ثروت مالکان است، وگرنه آزادی معنا ندارد؛ نتیجه گرفته‌اند که افراد آزادی مطلق مالکیت دارند و اگر مثلاً دولت برخلاف رضایت ثروتمندان از آنها مالیات بگیرد و برای توانمندسازی محرومان میان آن‌ها بازتوزیع کند یا مالکیت را جز در موارد بسیار ضروری محدود سازد، به منزله سلب آزادی است.

اگر بخواهیم قدر متیقن ادله این جریان فکری را بازگویم، این است که افراد جامعه آزادند تا هرگونه فعالیتی انجام دهند و نتیجه این فعالیت هم باید به خود آنها برسد؛ پس هرگونه سلب مالکیتی از افراد به هر بهانه، خلاف حق آزادی است. کافی است تمام افراد در مقابل قانون برابر باشند و تحمیل برابری بیش از این، تجاوز به حق آزادی را در پی دارد؛ ولو اینکه زمینه حق مالکیت دیگران در اثر آزادی نامحدود از بین برود.^۲

۱. اندیشمندان بزرگ و عدالت‌طلب که توانسته‌اند از بیرون به مسئله نگاه کنند هم نوعاً به همین نظر می‌رسند؛ مثلاً چامسکی که منتقد قدرت مالکیت است، قایل به نفی آن نیست، بلکه به تعبیر خودش قایل به سوسیالیسم اختیاریانه است [یا نوعی سوسیالیسم رقیق] (وینستون، ۱۳۸۵، ۱۸۰). والزر هم معتقد است اگر مرزهای حوزه پول و کالاها به دقت کشیده شده باشد، تهدیدی برای برابری [و عدالت و آزادی]، ایجاد نمی‌کنند (والزر، ۱۳۸۹، ص ۱۸۹). در حقوق ایران هم ناصر کاتوزیان قایل به همین نوع دیدگاه است که ثمره آن را به خوبی می‌توان در مکتوبات وی بالاخص در فلسفه حقوق و همچنین در مباحثات مربوط به تعارض قاعده لاضرر و قاعده تسلط ملاحظه کرد. در فقه هم معمولاً فقهای روشن‌اندیش ضمن رد کاپیتالیسم افراطی از یک طرف و مارکسیسم و کمونیسم از طرف دیگر، به‌درستی معتقدند اسلام قایل به حالتی میانه است.

۲. نوزیک که از معاصران است، در همین راستا می‌گوید: «... انتقاد عمده وارد بر پذیرش حق تمام افراد نسبت به امور مختلف نظیر برابری فرصت‌ها، برابری حیات، و مانند آن و اعمال آنها، این است که لازمه تحقق آن‌ها، وجود زیرساختی از اموال و

در نظر این عده، از جمله هیوم و هابز، افراد جامعه از قدرت بدنی و ذهنی تقریباً مشابهی برخوردارند (Honoré, 1987, 209). از این مقدمه نتیجه می‌گیریم که صرف وجود آزادی تملک برای عادلانه بودن نهاد مالکیت در جامعه کفایت می‌کند و اگر پس از مدتی عده‌ای کمی ثروتمند شوند و تعداد زیادی بینوا، هیچ بی‌عدالتی رخ نداده است. بنتام می‌گوید: بشر دوست دارد بدون کار و به سرعت بهره‌مند شود و این امر خطرناک است، زیرا تمام کسانی را که ندار هستند علیه آنان که دارا هستند، مسلح می‌کند. قانونی که این میل را مهار کند، باشکوه‌ترین پیروزی بشر بر خودش است (Cited by: HARRISE, 1996, 292).

۲. نقد و نظر

از لحاظ شکلی ادعای مدافعان آزادی مطابق قاعده است. به بیان دیگر مطابق یک اصل عقلی، وقتی جامعه حق آزادی و مالکیت حاصل از آن را برای فردی شناخت، اگر بخواهد به آن خدشه وارد کند باید دلیلی موجه داشته باشد؛ در غیر این صورت اقدامش تجاوز محسوب می‌شود.^۲ هریس هم به درستی می‌گوید: ثروت جامعه یک کیک نیست که سخن فقط بر سر شیوه تقسیم آن به تکه‌های مساوی باشد (HARRIS, 1996, 368).

در نهج البلاغه هم این قاعده عقلی وجود دارد و حضرت علی (ع) می‌فرماید: «اعطای مال به کسی که حق او نباشد، اسراف و تبذیر است» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶ و ۱۶۱). افزون‌بر این، اخذ مالیات‌های کور و بازتوزیع آن یا تجاوز نامشروع به اموال مردم، بی‌شک اقتصاد جامعه را به نابودی می‌کشاند.

همچنین باید دانست، به فرض هم که مالکیت در جامعه مساوی توزیع شود، به سرعت در اثر اختلاف موجود میان استعدادها، بخت و اقبال، تلاش مردم و مانند آنها، دوباره اختلاف ثروت به وجود می‌آید. مایکل والزر در مقدمه کتاب *حوزه‌های عدالت* می‌نویسد: ما خوب می‌دانیم پولی که در ساعت ۱۲ ظهر یک‌شنبه به صورت برابر توزیع شده است، تا پیش از

منابع و دعاوی‌ای است که ممکن است دیگر افراد جامعه نسبت به آنها از قبل حق پیدا کرده باشند ... برخی حقوق قبلی به دست آمده از سوی عده‌ای [در باره اشیاء... و اینکه آنها چگونه بخواهند آن حقوق را استفاده کنند، جایی برای این‌گونه حقوق نمی‌گذارد...» (Nozick, 2010, 238). حتی وی می‌گوید: اخذ مالیات از شهروندان به قصد بازتوزیع ثروت میان نیازمندان، بسان کار اجباری کشیدن از افراد جامعه است (Nozick, 2010, 169).

۱. دکارت هم معتقد بود در جهان چیزی عادلانه‌تر از عقل توزیع نشده است (نقل از: کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۸۲).

۲. مثلاً ساواتیه، حقوق‌دان نامی فرانسوی، می‌گوید: حمایت از یک نفر یا یک گروه برخلاف قاعده اولیه آزادی است. پس اگر حمایت از فرد یا گروهی خاص لازم باشد، صرفاً در مواقع ضروری باید اعمال شود (Savatier, 1948, 169/). (208).

پایان هفته [به علت مقتضیات جامعه انسانی] از نو به شکلی نابرابر توزیع خواهد شد (والزر، ۱۳۸۹، ص ۱۴)؛ پس تحمیل برابری اجباری در جامعه خلاف عقل و طبع است.

بنابراین مدافعان محدودیت آزادی در مالکیت باید بر خواسته خود، دلیل اقامه کنند. ادله زیادی وجود دارد از جمله: عمومی بودن منابع اولیه و حق مساوی افراد نسبت به آنها، و امکان تسلط ثروتمندان بر دیگر افراد جامعه که پیش تر گفته شد. در همین راستا باید افزود، آزادی، مفهومی دقیق تر از آن چیزی است که لیبرال‌های افراطی می‌گویند. اول از همه باید گفت، در کنار آزادی منفی (نظیر آزادی فعالیت بدون دخالت دلبخواهی حکومت)، آزادی مثبت هم وجود دارد؛ در حالی که لیبرال‌های افراطی این آزادی را ندیده می‌گیرند.

حکومت باید آزادی مثبت هم برای شهروندانش فراهم کند؛ یعنی شهروندان به عنوان موجوداتی مستقل، صاحب اختیار خود باشند (Self master) و بتوانند به عنوان موجوداتی با کرامت، شرافتمندانه زندگی کرده، آزاد باشند (Waldron, 2002, 414) به گفته هریس، ضرورت تحقق یک موجود مستقل و انتخابگر [انسان مختار] حداقلی از مالکیت را برای همه شهروندان ایجاد می‌کند تا بتوانند «موجوداتی آزاد» شمرده شوند (Harris, 1996, 173, 285). ماده ۲۲ منشور سازمان ملل در همین راستا می‌گوید: «هرکس به عنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به وسیله مساعی ملی و همکاری بین‌المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادانه شخصیت اوست، با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور به دست آورد».

دوم اینکه، صرف اعلام آزادی افراد، از جمله اعطای حق آزادی تملک و ممنوعیت دخالت دیگران، برای تحقق آزادی آن‌گونه که این افراد می‌گویند، کافی نیست. این آزادی و امتیاز هنگامی عملی و به گفته والدرون «قابل مصرف» است، که بتواند در خارج محقق شود. برای مثال آزادی پیاده روی برای افراد جامعه در پارکی که فقط مال دو نفر است، اصلاً معنی ندارد. پس شمردن انواع آزادی روی کاغذ وقتی که در عمل در اثر تسلط عده‌ای، مالی باقی نمانده، کاری عبث و یا به قول برلین «ریشخندی نفرت‌انگیز» است (برلین، ۱۳۸۰، ص ۵۸).

به گفته برلین، باید میان آزادی و فراهم بودن شرایط اجرای آزادی تفاوت گذاشت و اولی بدون دومی هیچ ارزشی ندارد (رک. برلین، ۱۳۸۰، ص ۶۸). وی در جایی دیگر هم می‌گوید: «قلمرو آزادی سیاسی و اجتماعی هر انسان تا آنجا بسط دارد که موانعی، نه فقط در برابر گزینش‌های بالفعل، بلکه در برابر گزینش‌های بالقوه او نیز وجود نداشته باشد. یعنی هر عملی را که بخواهد به هرگونه که بخواهد، بتواند انجام دهد» (برلین، ۱۳۸۰، ص ۴۹). پس آزادی عده‌ای نباید

آن قدر گسترده باشد که زمینه اعمال حقوق افراد جامعه نظیر حق مالک شدن را سلب یا به شکلی نامعقول تنگ کند.

سوم، نتیجه ای منطقی که از نظریه آزادی برمی آید، این است که نمایندگان مردم که به شیوه ای آزادانه انتخاب شده اند، حق دارند از راه وضع قانون، آزادی مالکان را از جمله در راستای امکان مالک شدن دیگران در جامعه محدود کنند. زیرا فرض این است که دارای اکثریت بوده، حق قانون گذاری دارند^۱.

پس دولت موظف است وارد عمل شود و با تحدید آزادی، امکان مالک شدن دیگر افراد جامعه را فراهم سازد و این کار خلاف عدالت نیست.

نتیجه

۱. مالکیت و آزادی پیوندی وثیق و محکم دارند و یکدیگر را تقویت می کنند. از یک طرف آزادی می تواند مبنایی برای توجیه مالکیت فردی قرار گیرد و از طرف دیگر مالکیت می تواند سپری برای آزادی باشد.

۲. افراط در حمایت از هر کدام از این دو ارزش، اثر منفی بر دیگری می گذارد. از یک طرف پذیرش مالکیت مطلق و بی مهار می تواند آزادی دیگر افراد جامعه را مخدوش کند و از طرف دیگر پذیرش آزادی مطلق و نبود محدودیت، پس از مدتی به از بین بردن زمینه حق مالکیت دیگر افراد جامعه می انجامد.

۳. حقوق هر کشور وظیفه دارد با توجه به شرایط جامعه خود، نسبت به ایجاد تعادل میان این دو حق بنیادین، از راه وضع قواعد مناسب اقدام نماید.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. برلین، آیزایا (۱۳۸۰). چهار مقاله درباره آزادی. ترجمه محمدعلی موحد، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
۲. جانسون، پاتریشیا آلتنبرند (۱۳۸۵). فلسفه هانا آرنه. ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ اول، انتشارات طرح نو.
۳. جوادی آملی، عبدا... (۱۳۸۶). فلسفه حقوق بشر. چاپ پنجم، مرکز نشر اسراء.
۴. سینگر، پیتر (۱۳۸۷). مارکس. ترجمه محمد اسکندری، چاپ دوم، انتشارات طرح نو.

۱. روسو می گوید: «هر وضعیتی که از جانب همه، برکسی تحمیل شود، دشوار نیست» (روسو، ۱۳۸۴، ص ۱۰۳). رایان هم می گوید: فشار بازتوزیع ثروت در جوامع کنونی، فشاری دموکراتیک است (Ryan, 1987, 39). در سنت فکری کانت هم گرچه حق مالکیت افراد در برابر هم غیرقابل نقض است ولی حق مالکیت فرد در برابر حکومت مشروع قابل نقض می باشد (Cited by: Ryan, 1984, 82-3).

۵. شاله، فلیسین (بی.تا). **تاریخ مالکیت**. ترجمه فخری ناظمی، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
۶. طالقانی، سید محمود (۱۳۴۴). **اسلام و مالکیت**. شرکت سهامی انتشار.
۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹). **شیوه تجربی تحقیق در حقوق**. چاپ اول، شرکت سهامی انتشار.
۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰). **فلسفه حقوق**. جلد اول، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
۹. کامو، آلبر (۱۳۸۶). **سقوط**. ترجمه شورانگیز فرخ، چاپ ششم، انتشارات نیلوفر.
۱۰. کلی، جان (۱۳۸۲). **تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب**. ترجمه محمد راسخ، چاپ اول، انتشارات طرح نو.
۱۱. مگی، براین (۱۳۸۷). **مردان اندیشه**. ترجمه عزت ا... فولادوند، چاپ چهارم، انتشارات طرح نو.
۱۲. میانجی، احمد (۱۳۸۷). **مالکیت خصوصی در اسلام**. چاپ اول، نشر دادگستر.
۱۳. والزر، مایکل (۱۳۸۹). **حوزه‌های عدالت در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری**. ترجمه صالح نجفی چاپ اول، نشر ثالث.
۱۴. وینستون، مورتون (۱۳۸۵). **فلسفه چامسکی**. ترجمه احمد رضا ارتقاء، چاپ اول، انتشارات طرح نو.
۱۵. هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش (۱۳۷۸). **عناصر فلسفه حق یا خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست**. ترجمه مهبد ایرانی طلب، چاپ اول، انتشارات پروین.

ب) عربی

۱. بلتاجی، محمد (۲۰۰۷). **الملکيه الفرديه في نظام الاقتصادی الاسلامی**. دارالسلام.
۲. عاملی، سید محمد جواد حسینی (۱۴۲۹). **مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه**. طبعه‌الاولی جلد ۱۲، مؤسسه نشر اسلامی.
۳. نراقی، احمد بن محمد مهدی، **عوائد الاسلام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام**. در لوح فشرده جامع فقه اهل بیت (ع) ۲/۱، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

ج) خارجی

1. Beudant, Charles: (1934), **Cours de droit civil français, Biens**, rousseau et cle.
2. Davies, Margaret: (2007), **Property: Meaning, histories, theories**, Routledge-cavendish.
3. Dietze, Gottfried (1971) **In defence of property**, Johns Hopkins Press Ltd. London.
4. Epstein, Richard. A (2008), **Supreme neglect**, Oxford.
5. Harris, J.W (1996), **Property and justice**, First published, Oxford.
6. Honoré, Tony: (1987), **Making law bind: Essays legal and philosophical**, Oxford.
7. Nozick, Robert, (2010), **Anarchy, state and utopia**, Blackwell Pub.
8. Ripert, George, (1955), **Les forces créatrice du droit**, L.G.D.J.
9. Ryan, Alan, (1987), **Property**, University of Minnesota press.
10. Ryan, Alan: (1984), **Property and political theory**, First published, Basil Blackwell Inc.
11. Savatier, R (1948), **Les metamorphoses économiques et sociales du droit civil d'aujourd'hui**, Dalloz.
12. Lawson, F.H, (1958) **Introduction to the law of property**, Oxford.
13. Waldron, Jeremy, (1999), **Property**, In: A companion to philosophy of law and legal theory, Wiley - Black well.
14. Waldron, Jeremy, (2002), **The right to private property**, oxford.
15. Weill, A et Terré, F et Simler, P, (1985), **Droit civil, Les biens**, Dalloz.
16. Zenati-Castaing, Frédéric et Revet, Thierry, (2008), **Les biens**, 3 édition, PUF.